

نقد و تحلیل ادله توقیت ولایت فقیه

دریافت: ۹۸/۱/۱۱

تأیید: ۹۸/۹/۱۰

ولی‌الله حیدرنژاد*

و محسن اسماعیلی**

چکیده

ضرورت دوره‌ای بودن و محدودیت زمانی دوره انتخاب نمایندگی در مناصب مختلف سیاسی، در حقوق اساسی نظام‌های مبتنی بر دموکراسی به عنوان یک اصل بدیهی شناخته شده است. متأثر از همین دیدگاه، برخی با تسری الزامات دوره‌ای بودن مشاغل و مناصب سیاسی به ولی فقیه، قائل به لزوم توقیت و زمان‌مند کردن ولایت فقیه شده‌اند. عمده استدلال‌ات در اثبات توقیت ولایت امر و ضرورت دوره‌ای بودن، مفاسد طولانی و مادام‌العمر شدن دوره حکومت است که باید از اساس آن را در خصوص ولی فقیه سالبه به انتفای موضوع دانست؛ زیرا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران علاوه بر نظارت بیرونی بر رهبری توسط مجلس خبرگان رهبری، با پیش‌بینی شرط عدالت و تقوا در اصول پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی، شاخص‌هایی را به عنوان نظارت درونی پیش‌بینی نموده است که در هیچ یک از نظام‌های سیاسی دنیا، ضرورت وجود شرایط مذکور برای رئیس کشور پیش‌بینی نشده است. از سوی دیگر، رهبری در نظام ولایت فقیه، هرگز مادام‌العمر نیست، بلکه کاملاً تابع شرایط و صلاحیت‌ها و مادام‌الشرائط و الصفات بوده و مقید به زمان نیست و تا زمانی که شرایط رهبری استمرار داشته باشد، ولی فقیه در این سمت خواهد بود. مضاف بر این‌که اگر رهبر منتخب خبرگان، در همان سال یا روزهای نخست رهبری، شرایط خود را از دست بدهد یا معلوم شود فاقد شرایط و صلاحیت‌های لازم بوده است، بلافاصله خبرگان او را عزل و درباره جانشین او تصمیم‌گیری خواهند کرد. لذا ادله ضرورت توقیت و محدودیت زمانی ولایت امر در خصوص ولی فقیه را باید سالبه به انتفای موضوع دانست.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، ولایت امر، ادله توقیت، نقد ادله توقیت

* دانشجوی دکتری دانشگاه امام صادق 7 : v.heidarneszhad@yahoo.com

** عضو هیأت علمی دانشگاه تهران و عضو مجلس خبرگان رهبری: esmaeili1344@ut.ac.ir

مقدمه

در نظام‌های جمهوری و مبتنی بر رأی اکثریت، یکی از ضروریات حکومت، انتخابی بودن حاکمان جامعه به عنوان نمایندگان مردم می‌باشد و اصل دوره‌ای و زمان‌مند بودن نمایندگان و منتخبان مردم در قوای مختلف، عنوان اصلی مسلّم پذیرفته شده است.

جز نظام‌های پادشاهی و اقتدارگرا که رئیس کشور، به صورت وراثتی و مادام‌العمر تعیین می‌شود، در نظام‌های مبتنی بر رأی اکثریت مردم و جمهوری، عموماً رئیس حکومت برای دوره زمانی مشخص برگزیده می‌شود که این دوره زمانی در قانون اساسی کشورهای مختلف به صورت متفاوتی تعیین شده است و تمديد آن هم غالباً تنها برای یک دوره متوالی مجاز شمرده شده است.

حکام منتخب مردم، به عنوان امانت‌دار قدرت سیاسی، دارای انگیزه‌های شخصی نیز هستند و استمرار قدرت می‌تواند ترجیح علایق شخصی بر حقوق عمومی را به همراه داشته باشد. برای مقابله با این فساد، محدودیت دوره حکومت نمایندگان منتخب مردم ضروری است. این محدودیت زمانی دوره حکومت، می‌تواند تناوب قدرت و انتقال آن از گروهی به گروه‌های دیگر را نیز به دنبال داشته باشد (هاشمی، ۱۳۹۲، ص ۲۱۹).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برای رئیس جمهور و نمایندگان و مجلس یک دوره ۴ ساله تعیین شده که انتخاب مجدد رئیس جمهور به صورت متوالی، مطابق با اصل ۱۱۴ قانون اساسی تنها برای یک دوره بلامانع است و انتخاب مجدد نمایندگان، طبق اصل ۶۳ قانون اساسی محدودیتی ندارد.

دوره نمایندگی اعضای خبرگان و شوراهای شهر و روستا را قانون عادی معین می‌کند و در قانون اساسی، برای آن حلی مشخص نشده است که این زمان در مورد نمایندگی مجلس خبرگان رهبری، مطابق با ماده ۵ قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری، مصوب ۱۳۵۸ دوره ۸ ساله و در مورد نمایندگی شوراهای اسلامی شهر و

روستا بر اساس قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران، مصوب ۱۳۷۵ دوره ۴ ساله معین شده است.

اگر چه «ادواری بودن مشاغل سیاسی» یکی از پایه‌های مردم‌سالاری است (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۷۳، ص ۷۷۱-۷۵۸)، ولی این پایه در مورد مشاغل مختلف، با شاخص‌های متفاوت تأمین می‌شود که ممکن است تحدید آن کمی باشد، شبیه آنچه که در مورد نمایندگان و ریاست جمهوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است. اما تحدید رهبری، به صورت کیفی پیش‌بینی شده است و این موضوع مباحثی را پیرامون ضرورت توقیت و زمان‌مندکردن دوران رهبری ایجاد کرده است که لازم است دیدگاه‌های مختلف در این رابطه مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد.

در قانون اساسی، محدودیت زمانی برای رهبری پیش‌بینی نشده است و ظاهراً امر اقتضا می‌کند تا زمانی که رهبر، قادر بر انجام وظایف رهبری و واجد صلاحیت باشد، در این مقام باقی بماند. ولی برخی بر این عقیده‌اند که در نظام جمهوری اسلامی، مصلحت ایجاد می‌کند که برای دوره رهبری نیز محدودیت زمانی پیش‌بینی شود. به عنوان مثال، دوره رهبری به مدت ده سال یا کم‌تر یا بیش‌تر، محدود گردد و چنانچه لیاقت و شایستگی لازم را نشان داد، مجدداً به عنوان رهبر انتخاب می‌شود و در غیر این صورت، فرد اصلح جایگزین او خواهد شد. گفته می‌شود برای تقویت نهاد رهبری، این شیوه بهترین وسیله است تا مردم با شوق و رغبت کامل در تداوم مقام ولایت، تمایل نشان دهند و اگر ضعف و سستی احساس گردید، محترمانه جایگاه او به دیگری واگذار می‌شود و پیوسته قداست و مقام رهبری محفوظ مانده و بر قدرت و شوکت آن افزوده می‌شود؛ زیرا مشخص نیست که در آینده شخصیت‌هایی هم‌چون امام راحل و رهبر معظم کنونی متصدی این مقام بلند گردند. این طرح از جانب برخی تصریحاً یا تلویحاً پیشنهاد شده است به ویژه کسانی که انتخاب را گونه‌ای از وکالت گرفته‌اند، قائلند انتخاب می‌تواند، مبتنی بر قید زمانی باشد (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۸۱) که لازم است در کنار سایر نظریات ولایت فقیه به بررسی آن توجه شود.

مفهوم توقیت

کلمه توقیت در معنای لغوی، اسم مصدر به معنای وقت معین کردن یا برای انجام دادن کاری تعیین وقت کردن است (عمید، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۵۲) و در معنای اصطلاحی، تقید دوران زمامداری به یک محدوده مشخص زمانی. به عنوان مثال، پنج یا ده سال است که در پایان دوره، زمامدار بدون عزل و استعفا و فوت، قدرت را به زمامدار منتخب بعدی می‌سپارد.

توقیت ولایت فقیه از منظر نظریه‌های ولایت فقیه

در خصوص مبنای مشروعیت و اثبات ولایت فقیه، نظریات گوناگونی ارائه شده است که هر کدام مبانی مخصوص به خود را در مورد مبنای مشروعیت رهبری و ولایت فقیه دارند. لذا به منظور تبیین توقیت و زمان‌مند نمودن مدت رهبری ولی فقیه، ضروری است که توقیت از منظر نظریات مختلف ولایت فقیه مورد مذاقه قرار گیرد تا بتوان در مورد امکان و یا امتناع آن نظر مختار را انتخاب کرد.

توقیت از منظر نظریه وکالت فقیه

مطابق با نظریه وکالت فقیه، مردم موکل هستند و ولایت و اختیار تصرف در امور را به وکیل خود که فقیه جامع‌الشرایط است، تفویض می‌کنند (ارسطا، ۱۳۸۰، ش ۵، ص ۲۲۹). در واقع دیدگاهی که مبتنی بر وکالت است، حکومت را نوعی وکالت از سوی شهروندان به شخص یا اشخاصی می‌داند و ماهیت وکالت یک قرارداد و عقد می‌باشد که هیچ‌گونه الزامی برای موکل یا موکلین به وجود نخواهد آورد و آنان هرگاه بخواهند، می‌توانند وکیل خود را معزول و برکنار اعلام کنند (حائری یزدی، ۱۹۹۵م، ص ۱۳۲).

از تفاوت‌های ولایت فقیه با وکالت فقیه آن است که وکالت، زمامش به دست موکل است که به چه مقدار باشد و هر زمان که خواست، وکیلش را عزل کند، حتی در شرایطی که وکیل، شایستگی لازم را داشته باشد. اما ولایت این‌گونه نیست، بلکه سمتی است که از سوی شارع مقدس تعیین شده و مانند مرجعیت فقیه است که شرعاً زمان‌دار نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۸).

در نقد نظریه وکالت گفته شده است در اسلام، امور و حقوق به سه دسته تقسیم شده است: امور شخصی، امور اجتماعی و امور مربوط به مکتب که تصمیم‌گیری در مورد امور مکتبی مختص مقام امامت و ولایت است. شکی نیست که افراد اجتماع، در قسم اول و دوم همان‌گونه که خود مباشرتاً حق دخالت دارند، حق توکیل و وکیل‌گرفتن در آن امور را نیز دارند، اما در حقوق مکتب که تصرف آن‌ها اختصاص به امامت و ولایت دارد، جاری نمی‌شود. وکالت در محدوده چیزی است که از حقوق موکل باشد تا بتواند آن امر مربوط به خود را به دیگری بسپارد و در کاری که از حقوق او نبوده و در اختیار او نیست، هرگز حق توکیل ندارد. به عنوان مثال، حکم رؤیت هلال و ثبوت اول ماه برای روزه یا عید فطر یا ایام حج یا شروع جنگ و یا آتش بس و...، نه در اختیار فرد است و نه در اختیار افراد جامعه، بلکه فقط حق مکتب می‌باشد و در اختیار حاکم به معنای والی و سرپرست امت اسلامی است (همان، ص ۲۱۹). لذا اعمال ولایت در قالب عقد وکالت صورت نمی‌گیرد و مبنای نظریه وکالت با مبنای اصول قانون اساسی و نظریه ولایت فقیه در فقه امامیه مطابقت ندارد و با ردّ نظریه وکالت فقیه، تمسک به این نظریه در استدلال و اثبات توقیت ولایت نیز منتفی خواهد بود.

توقیت و نظریه انتخاب

برخی از فقهای معاصر، قائل به مشروعیت مردمی حکومت بوده و معتقدند که خداوند مردم را بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش حاکم کرده و حق حکومت و تدبیر سیاسی امت اسلام را به خودشان واگذار نموده است تا در چهارچوب ضوابط دینی، حاکمیت خود را اعمال کنند. لذا مردم رهبر و حاکم را از میان نامزدهای واجد شرایط انتخاب می‌کنند تا در حیطه ضوابط شرع به خدمت پردازند. خواست، رأی و نظر مردم منشأ و منبع مشروعیت حکومت است. حاکم نیز بر اساس خواست و نظر مردم و حقی که در خلال انتخابات عمومی به وی واگذار شده است، مجاز به اعمال سلطه و حکومت است (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱).

در این نظر فقط فقیه انتخاب شده با رأی اکثریت بر مردم ولایت دارد، نه این که همه فقهای عادل ولایت داشته باشند (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳، ص ۵۷-۵۰). انتخاب به عنوان عقد لازم می‌تواند شرایط ضمن عقد نیز داشته باشد. حاکم و مردم می‌توانند حکومت را مقید به رعایت قیودی نمایند (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۱۵۴).

مطابق این نظر، مردم ولایت را به حاکم تفویض می‌کنند و وی به واسطه انتخاب مردم، حاکم بالفعل می‌شود (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۵۲) و هر زمان که امت، به اختیار خویش امر ولایت را به کسی واگذار کند، می‌تواند در صورتی که حاکم منتخب، شرایط رهبری را فاقد شد، یا این که از وظایف خود تخلف ورزید، وی را از حکومت عزل کنند (همان، ص ۲۰۵). بر همین اساس، مردمی که وی را به این سمت نصب می‌کنند، صلاحیت عزل وی را هم خواهند داشت.

هم‌چنین مردمی که نصب حاکم به آن‌ها منسوب است، می‌توانند این مسئولیت را به وی به صورت محدود واگذار کنند که در این صورت، با منقضی شدن آن زمان محدود، حاکم فاقد مشروعیت در تصدی این منصب بوده و باید از این مقام عزل شود. هر چند قضیه جعل محدود ولایت برای رهبری در این منطبق، ضروری محسوب نمی‌شود، اما مردم می‌توانند این منصب را به صورت نامحدود و مقید به بقای اوصاف لازمه به وی واگذار نمایند.

اگر ولایت، توسط انتخاب‌کنندگان به صورت موقت باشد، با انقضای وقت، ولایت منقضی می‌شود (همان، ص ۵۷۶). لذا گفته شده است، چون بر حسب قانون اساسی، مقام رهبری از ناحیه خبرگان مردم و به انتخاب آنان تعیین می‌شود، چه مانعی دارد انتخاب او هم مانند (رئیس جمهوری) از نظر زمان محدود باشد؛ مثلاً شش سال یا ده سال (منتظری، ۱۳۷۷، ش ۲۳۶، ص ۶۵). شرط ضمن عقد قانون اساسی می‌تواند مبتنی بر قید زمانی باشد؛ به این معنا که مردم برای مدت محدودی؛ مثلاً ده سال فقیه را به عنوان حاکم اسلامی انتخاب می‌کنند. اگر انتخاب موقت باشد، ولایت با انقضای وقت زمامداری منتفی می‌شود (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۷۶). نتیجه این که قائلین به ولایت انتخابی فقیه، بر این اساس

که سند ولایت را در گرو انتخاب مردم می‌دانند، محدودیت یا عدم محدودیت ولایت را به رأی و نظر آنان و به مقتضای عقد قرارداد میان حاکم و مردم در چارچوب قانون اساسی و انهاده‌اند.

البته مطابق همین نظر نیز در شرایطی که هیچ توقیتی در زمان انتخاب ولی فقیه صورت نگرفته است، طبیعت ولایت، اقتضای لزوم و دوام دارد و در غیر این صورت، نظام استقرار نمی‌یابد، مگر آن‌که والی منتخب، از تکالیف و تعهدات خود سرپیچی کند. بر این اساس، انتخاب، گرچه شبیه عقد وکالت است و داخل در وکالت به معنای اعم می‌گردد، ولی جایز نیست که امت، هرگاه اراده نمود آن را فسخ نماید؛ زیرا این نوع از وکالت به معنای ایجاد ولایت و سلطه مستقل برای دیگری است یا قبول ولایت و سلطه وی که بر اساس مفاد «افوا بالعقود»، مقتضای آن لزوم است. سیره عقلا نیز آثار لزوم را بر ولایت مترتب می‌کند؛ به گونه‌ای که اگر کسی بیعت را بشکند، مورد ندامت قرار می‌گیرد، مگر این‌که والی از وظایف و تعهدات خویش تخلف کند. اگر انتخاب برای مدت موقت باشد، ولایت نیز با پایان یافتن مدت به پایان می‌رسد (همان، ص ۵۷۶-۵۷۴).

در خصوص نظریه انتخاب گفته شده است، اولاً این نظریه پیشینه فقهی ندارد و فقهای گذشته هیچ یک چنین نظریه‌ای را مطرح و قبول نکرده‌اند. ثانیاً بر اساس این نظریه، مشروعیت حکومت از مردم به فقیه اعطا می‌شود؛ در حالی که مردم، حق حاکمیتی از خود ندارند تا به کسی اعطا کنند و ولی فقیه مشروعیت خود را از خداوند می‌گیرد و مردم تنها در تحقق و فعلیت بخشیدن به حکومت نقش دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۳۴۳).

در هنگام تدوین قانون اساسی نیز برخی عبارت «مردم انتخاب می‌کنند» را درباره ولایت فقیه پیشنهاد دادند که به عبارت «مردم می‌پذیرند» اصلاح گردید و همین عبارت اخیر، مورد پذیرش و تصویب قرار گرفت و در مورد تفاوت انتخاب ولی فقیه و پذیرفتن ولایت، گفته شد که انتخاب به معنای «توکیل» است؛ در حالی که پذیرفتن به معنای «تولی» است و مردم، ولایت فقیه را که ولایت فقاهاست و عدالت است،

می‌پذیرند، نه این که فقیه را بر اساس وکالت انتخاب کنند و او را وکیل خود قرار دهند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۱). قائلین به نظریه انتخاب، خود تصریح کرده‌اند که چنین دیدگاهی در فقه شیعه سابقه نداشته است و هیچ کس از فقها یا متکلمان مذهب، مشروعیت دخالت فقیه در شؤون حکومتی و قضایی را منوط به رأی و انتخاب مردم ندانسته است. لذا با تتبع در کلام فقهای پیشین، ولایت فقیه، پیوسته با تعییراتی از قبیل نصب و نیابت همراه می‌باشد و کوچک‌ترین اشاره‌ای به مبنای دیگری دیده نمی‌شود (سروش محلاتی، ۱۳۷۸، ص ۴۲۳). مضاف بر این که دلایل نظریه انتخاب برای اثبات مشروعیت انتخاب والی از سوی امت به عنوان راهی برای انعقاد امامت و ولایت که در طول انتصاب قرار دارد، تمام نیست و با اشکال سندی و دلالتی روبه‌رو است (ارسطا، ۱۳۷۸، ش ۵، ص ۴۶۵). نتیجه این که با توجه غیر قابل پذیرش بودن نظریه انتخاب به عنوان یکی از مبانی توقیت ولایت، با تمسک به این نظریه نیز نمی‌توان به موضوع توقیت پرداخت و لازم است توقیت را در نظریه نصب به عنوان نظر غالب، بررسی و مورد مطالعه قرار داد.

توقیت و نظریه نصب

از نظر این گروه تعیین حاکم و ولی، حق خداست و سمت ولایت و سرپرستی را خداوند؛ مثل نماز و روزه جعل می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۸۷). نصب به این معناست که در عصر غیبت، فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم : به سمت افتا، قضا و ولاء منصوب شده است (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۳۸۹) و بیعت مردم نفیاً و اثباتاً هیچ نقشی در مشروعیت‌دادن به هیچ منصبی از مناصب فقیه ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۵۱۹).

نتیجه این که اصل تشریح حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خداوند و امام زمان(عج) است و هم‌چنین تعیین شخص آن هم باید به نوعی به امام زمان(عج) و اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند، اما تحقق و استقرار حاکمیت و حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۶۹-۶۵).

از جمله مسائلی که بر اساس نوع خاستگاه مشروعیت (انتخاب و انتصاب)، تفاوت پیدا می‌کند، مسأله محدودیت و یا نامحدود بودن مدت ولایت ولی فقیه است که بر اساس مقوله انتصاب، این امر مستمر بوده و محدود به زمانی خاص نمی‌باشد. منطق ولایت انتصابی فقیه، بر این باور است که جعل ولایت برای فردی خاص و با اوصافی خاص، به صورت مطلق بوده و به زمانی خاص مقید نخواهد بود (ایزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۶۳). مطابق با این دیدگاه، فقیه‌ای که جامع‌الشرایط باشد و همه صفات لازم رهبری را به طور کمال داشته باشد، ولایت او مطلقه است و نمی‌توان ولایت چنین فقیه‌ای را تقیید کرد و این گونه نیست که فقیه جامع‌الشرایط، گاهی ولایت مطلقه داشته باشد و گاهی نداشته باشد، ولایتش گاهی مطلقه باشد و گاهی مقیده (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۷۳). در حقیقت این نوع رهبری از حیث زمان محدود به زمانی خاص نیست، اما این امر به اوصافی خاص محدود است که باید ثبوتاً و بقائاً در رهبر وجود داشته باشد. بر این اساس، عزل یا کناررفتن رهبری از مسؤولیت خویش، به یکی از سه صورت پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی انجام می‌گیرد.

از این رو، تا آن زمان که ولی فقیه، شرایط و صلاحیت‌های لازم را دارا است، متصدی این سمت می‌باشد، ولی هرگاه یکی از این شرایط را به هر دلیلی از دست داد، خود به خود از این مقام بر کنار و خبرگان، وظیفه کشف و اعلام آن را دارند. اما بنا بر دیدگاه انتخاب - که جعل ولایت برای فقیه را به دست مردم و بنا به خواست آنان می‌داند - خبرگان که به نمایندگی از سوی مردم، فقیه را انتخاب می‌کنند، می‌توانند در گستره اختیارات و مسؤولیت رهبر، محدودیت یا توسعه ایجاد کنند.

نقد و بررسی ادله توقیت

قائلین و مطرح‌کنندگان نظریه توقیت ولایت امر در اثبات ضرورت زمان‌مندشدن ولایت فقیه، دلایل و استدلالاتی را مطرح کرده‌اند که لازم است ضمن شرح و تبیین دلایل ارائه‌شده به نقد و بررسی این ادله پرداخته شود.

عدم منع شرعی توقیت در ادله فقهی ولایت فقیه

برخی از فقها به جهت اثبات عدم صحت شرعی توقیت زمانی ولایت فقیه به اطلاق ادله استناد کرده‌اند؛ بدین شرح که:

در ادله نقلی مثبت ولایت فقیه، قید زمانی ذکر نشده و ادله از این حیث، مطلق هستند. از عموم اطلاق ادله عقلی و نقلی چنین بر می‌آید که ولی فقیه به طور مطلق به عنوان رهبر جامعه اسلامی معرفی می‌شود، نه آن که ولایتش مقید به زمان و محدوده خاصی باشد. در روایات مرتبط، امام معصوم 7 بر شرایط کلی تأکید ورزیده و در کل به رجوع به فقها دستور داده است؛ بی آن که مدت زمان مشخصی برای این رجوع مشخص کند؛ یعنی تا زمانی که فقیه واجد شرایط لازم است، ولایت دارد و به محض از دست دادن یکی از شرایط، خود به خود منعزل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۳۷۰).

از این منظر، با توجه به اطلاق روایات ولایت فقیه، توقیت ولایت فقیه خلاف شرع است.

در نقد این تحلیل، چنین استدلال شده است:

اساساً نمی‌توان اطلاق را از ادله نقلی کشف نمود؛ زیرا مقدمات حکمت جهت اثبات کلام ناتمام است. برای کشف اطلاق از لفظ یا معنا باید شرایطی وجود داشته باشد که به آن شرایط، مقدمات حکمت گفته می‌شود، در مقام بیان بودن متکلم از جمله مقدمات حکمت است. ادله‌ای که برای اثبات ولایت فقیه به کار گرفته می‌شوند، اصلاً در مقام بیان زمان تصدی فقیه در زمان غیبت نیستند و حداکثر در مقام تشریح اصل ولایت می‌باشند. به طور مثال، در سه دلیل اصلی نقلی معتقدان به ولایت فقیه؛ یعنی «مقبوله عمر بن حنظله»، «مشهوره ابوخلدیجه» و «توقیع شریف امام زمان» (عج الله تعالی فرجه)، تنها بحث بر سر اصل ولایت فقیه است و اصلاً امام 7 در مقام بیان اموری مانند جواز توقیت یا عدم جواز آن نیستند که بتوان به اطلاق کلام تمسک کرد (زمانی و آدمی، ۱۳۹۵، ش ۳، ص ۸۹).

در رد این استدلال می‌توان گفت در مواردی که قرینه خاصی برای نفی یا اثبات در مقام بیان بودن نباشد و این که متکلم در مقام بیان است یا خیر مشکوک واقع شود، از منظر اصولیین راه‌هایی برای احراز این معنا وجود دارد:

«مرحوم آخوند خراسانی» معتقد است از اصالت البیان که از اصول عقلایی است، استفاده می‌شود که می‌بایست بنا را بر این گذاشت که متکلم در مقام بیان است؛ زیرا اولاً: بنای عملی و سیره فعلی قطعی عقلای عالم بر این است که در چنین مواردی متکلم را در مقام بیان می‌دانند. بر همین اساس، به ظاهر وصیت و اقرار اخذ کرده و در مقام احتجاج به ظاهر سخن خصم استناد می‌کنند. ثانیاً: مشهور فقها در برخورد با اطلاعات به عموم آن تمسک می‌کنند، با وجود این که دلیلی ندارند که خطابات مزبور در مقام بیان باشند و این عمل فقها هیچ توجیهی غیر از بنا گذاشتن آن‌ها بر سیره عقلایی و استفاده از اصالت البیان ندارد (آخوند خراسانی، ۱۴۲۴ق، ص ۳۸۸-۳۷۷). فقها جهت اثبات اصالت البیان به مقتضای طبع (طبع سخن‌گفتن این است که با تمام خصوصیات بیان شود)، اصالت تطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات (چنان چه استعمال بدون قید متکلم، ظهور در اطلاق داشته باشد، مقام اثبات و ثبوت حاصل می‌شود) و سیره عقلا (سیره عقلا بر این تعلق گرفته که هر گاه سخن متکلم از قید خالی باشد، عقلا به اطلاق آن تمسک می‌کنند) استناد کرده‌اند (حسینی میلانی، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۴۰۰). مضاف بر این، صرف این که دو طرف گفت و گو در مقام احتجاج می‌توانند سخن‌شان را به اطلاق مستند سازند و عقلا این را می‌پذیرند، دلیل بر این است که پایه اصالت البیان سیره عقلاست (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۵۳۶). لذا گفته شده است، مقتضای اصل بر این است که متکلم در مقام بیان است (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۱۷).

بنابراین، همین اندازه که احراز شود متکلم در مقام بیان این حکم است، نه در مقام بیان حکم دیگر، برای تحقق مقدمه حکمت کافی است (امام خمینی، ۱۳۷۳(ب)، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۲۸؛ امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۵۵-۳۵۴ و سبحانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۳۵).

از همین رو، در رد نقد مذکور نسبت به تمسک به اطلاق روایات ولایت فقیه باید گفت اقتضای طبع و سیره عقلا بر این است که متکلم مافی‌الضمیر و مقصود خود را کامل و بی نقص بیان می‌کند و مفروض است که در مقام اهمال و اجمال نیست و در صورتی که بر خلاف طبع اولیه سخن می‌گوید یا عمل می‌کند، باید قرینه‌ای بیاورد، بدین جهت، اصل بر بیان کامل مقصود است. از طرف دیگر، اگر نظام گفت و گو به صورت ناقص بنا شود و به صرف استناد به فراهم‌نبودن مقدمات حکمت و ایراد در مقام بیان نبودن متکلم بتوان اطلاق کلام را نادیده گرفت، حالت بلا تکلیفی ایجاد شده و منجر به اختلال نظام خواهد شد. لذا با استدلال به در مقام بیان نبودن روایات ولایت فقیه و بدون اقامه دلیل و قرینه، نمی‌توان تمسک به اطلاق روایات ولایت فقیه را مخدوش ساخت. مسأله توقیت به اندازه‌ای اهمیت دارد که اگر جز در موارد زوال صفات و شرایط رهبری در فقیه جامع‌الشرائط، شرط مدت موقت هم مد نظر بود، لازم بود در روایات مدت زمان خاصی برای رهبری ذکر شود؛ در حالی که طبق روایات، نصب عام فقها، مادامی که شرایط و صفات مد نظر در فقیه وجود دارد، به قوت خود باقی است.

حکومت دائمی و ایجاد فساد

دو هدف عمده در مکانیسم دوره‌ای بودن مسئولیت در نظام‌های سیاسی مرسوم است: یکی جلوگیری از مفاسد صاحبان قدرت و دیگری چرخش نخبگان و استفاده از نیروی انسانی کارآمدتر (شاکرین، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸-۱۳۴) اصل محدودیت دوره‌های تصدی حکومت، بدین دلیل است که طولانی‌بودن مدت حکومت، موجب مفاسدی از قبیل علاقه به ماندن در منصب و برخورداری‌های شخصی از مقام و در نتیجه خودکامگی و بی‌قانونی است (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۴). از همین رو، گفته شده است، مهم‌ترین فایده دوره‌ای کردن، جلوگیری از فساد است که با فربه‌شدن ناموزون قدرت در دست یک نفر، در زمان طولانی صورت می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۳۶۹).

پذیرش رهبری بر اساس شرایط مذکور در قانون اساسی است و استمرار حکومت او هم بستگی به ادامه شرایط دارد که بارزترین این شرایط، تقوا و عدالت است. به همین جهت، مقام رهبری با مقام سلطنت قابل مقایسه نیست؛ چرا که سلطنت مقامی موروثی و بدون شرایط خاص، غیر مسؤول و غیر پاسخگو است؛ در حالی که رهبری در جامعه اسلامی جایگاهی است که در حوزه شؤون و اختیارات خود مسؤول است و اقتدارات و اختیارات او تابع احکام و موازین اسلام می‌باشد و در صورت فقدان شرایط و صلاحیت‌ها، کنار گذاشته می‌شود (مدنی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶-۱۳۷) و لزوم استمرار شروط، محدود به هیچ قید زمانی نیست.

بر همین اساس، احتمالات مرتبط با فساد و... در مورد رهبری ولایی با صفاتی که صریحاً در قانون اساسی ذکر شده است، اساساً مصداق پیدا نمی‌کند و به فرض بروز خودکامگی و بی‌قانونی، حتی قبل از سپری شدن زمان مشخصی از رهبری او، طبق اصل ۱۱۲ خبرگان مستقل، اهل نظر، مورد اعتماد و منتخب مردم رهبر را عزل می‌کنند و در انتظار پایان یافتن دوره‌ای مشخص و چندساله نیز نمی‌نشینند (ذوعلم، ۱۳۸۷، ص ۱۰۶) و با توجه به تمهیدات لازم در وظایف خبرگان و نظارت آن‌ها بر رهبر، انتخابات دوره‌ای در مورد رهبر لازم نیست (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۷۴). از این رو، بزرگانی هم چون «فارابی»، «ابن رشد» و... این اختیارات مطلق را به رهبری جامع شرایط واگذار می‌کنند. از دیدگاه فرد اندیشمندی هم چون فارابی، اختیارات مطلق و وسیع رهبری به فردی حکیم، متأله و اهل بحث و درک و معرفت واگذار می‌شود. او باید فردی خردمند و فرزانه باشد تا خردمندی و فرزاندگی او سبب رشد حرکت جامعه دینی و متدینان گردد (نوایی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۱) و با توجه به همین شرایط متعالی، مقایسه رهبری و جایگاه ولی فقیه با سایر مقامات و مسؤولین قیاس مع الفارق است.

صفت عدالت که از شروط انتخاب رهبری است، بلکه نفسانی است که در اثر خویشتن‌داری و مراقبت نفس، برای شخص ایجاد می‌گردد که بر اساس آن، گناه کبیره انجام ندهد و گناهان صغیره را تعمداً مرتکب نشود (و یا تکرار نماید) و واجبات دینی

خود را انجام دهد (امام خمینی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۷). تقوای نفس نیز به معنای خودنگه‌داری است و در واقع یک حالت روحی و معنوی است که از آن تعبیر به تسلط بر نفس شده است. این که انسان بتواند خود بر خود و در واقع اراده و عقل و ایمانش بر خواهش‌ها و هوس‌هایش تسلط داشته باشد؛ به طوری که بتواند خودش خودش را نگه دارد، این نیروی خودنگه‌داری اسمش تقواست (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۶، ص ۱۶۰). در راستای نظارت درونی، اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام دهد و فسقی مرتکب شود، خود به خود از حکومت منزل است (امام خمینی، ۱۳۷۳(الف)، ص ۶۱) و اگر فقیه یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم بر خلاف بگذارد، ولایت ندارد (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۱۱، ص ۳۰۶). با هرگونه انحراف فکری یا عملی، شخص به صورت قهری معزول است و پیش از آن که مردم به عدم صلاحیت وی رأی دهند، خود به خود ساقط می‌شود و مردم هم باید قدرت را از دوست او بگیرند (همان، ج ۴، ص ۳۹). در نتیجه از نظر فقهی، رهبر و فقیه دارای ولایت، در صورت از دست دادن شرایط، پیش از عزل ظاهری، عزل واقعی شده است و در حقیقت منزل است (جوان آراسته، ۱۳۸۸، ص ۲۵۲).

ویژگی‌های مذکور که به عنوان شرایط رهبر در نظام ایران مطرح گردیده کاملاً منحصر به فرد است و آن را از سایر نظام‌های سیاسی جهان متمایز می‌سازد. مسلماً وقتی رهبر یک کشور خدا ترس و دارای صیانت نفس و در تلاش برای پرهیز از گناهان و معاصی باشد، از خودخواهی، ذلت و تمکین ظالمان، تسلیم غیر خدا شدن، اطاعت از استعمارگران و زورگویان دنیا پرهیز می‌نماید و حکومت کردن را وسیله‌ای برای جلب رضایت خداوند و انجام وظیفه می‌داند و نه فرصتی برای ارضای نفسانیات و هواپرستی و ستم و مال‌اندوزی (محسنی و نجفی اسفاد، ۱۳۸۸، ص ۶۶). ضمن این که علاوه بر قوه کنترل درونی، در ولی فقیه عوامل کنترل دیگر نیز وجود دارد: فقها و رقبای دیگر، قانون اساسی و منابع دینی، خبرگان، نظارت و بیداری مردم، مطبوعات و... لذا عامل درونی عصمت و عامل بیرونی نظارت مردم و دعوت آن‌ها که در قرآن در قالب امر به معروف و نهی از منکر تشریح شده است، وجود دارد. همین نظارت است

که در صورت جدایی از عدالت یا صفات کلی رهبری، حاکم را به غاصب مبدل می‌سازد (صفایی حائری، ۱۳۹۲، ص ۲۳۱).

مقام رهبری عالی‌ترین مقام رسمی کشور است، اما مطابق قانون اساسی، عموم افراد ملت از هر قشر و طبقه‌ای که باشند، در مقابل قانون یکسان هستند و هیچ فردی نسبت به دیگران، امتیاز فردی، گروهی و طبقاتی ندارد. این اصل کلی در خصوص رهبری، به صورت خاص مورد تصریح قرار گرفته است؛ بدین ترتیب که مطابق ذیل اصل یکصد و هفتم قانون اساسی: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». لذا این حیث نیز برابری در مقابل قانون، فرض فساد را منتفی می‌سازد.

چرا که تمامی قوانین مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی و... که بر مردم حاکم است، بر رهبر نیز حاکمیت دارد. هم‌چنین با تصریح اصل یکصد و یازدهم، مقام رهبری در مقابل مجلس خبرگان، مسؤول به نظر می‌رسد. بررسی وجود یا فقدان شرایط رهبری توسط مجلس خبرگان، مستلزم نظارت مستمری است که این مجلس بر آن مقام دارا می‌شود. تسلط رهبری بر اموال و نفوس و شؤون جامعه آن‌چنان تعیین‌کننده است که کوچک‌ترین انحراف در آن، اثر تخریبی فراوان و غیر قابل جبرانسی را به بار می‌آورد. قداست مقام رهبری نمی‌تواند مانع از آن باشد که اعمال و کردار رهبر، دستگاه رهبری و جوانب و اطراف وی برای حفظ و ارزش‌های آن زیر نظر باشد. این موضوع در شورای بازنگری نیز مورد تأکید قرار گرفته است. مصوبه خبرگان راجع به اصل یکصد و یازده قانون اساسی در تعیین هیأت تحقیق هفت نفره هم به این موضوع اشاره دارد (هاشمی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۵۲-۵۰).

بنابراین، علاوه بر عدم مصونیت رهبری در مقابل قانون، نظارت و پایش مجلس خبرگان رهبری و از همه مهم‌تر پیش‌بینی صفات درونی تقوا و عدالت در مورد رهبری، شبهه طولانی‌بودن دوره حکومت و احتمال ایجاد فساد در مورد رهبری و ولی فقیه جامع‌الشرائط سالبه بانتهای موضوع است.

لزوم چرخش نخبگان در حکومت

گفته شده است که گردش قدرت همانند گردش خون در بدن، از اسباب سلامت حاکمیت است. اصحاب حکومت انتخابی بر این باورند که مقامات مادام‌العمر همانند آب راکد می‌گندند و به مرداب تبدیل می‌شوند. موقت‌بودن دوران زمام‌داری از تمرکز قدرت در یک نقطه و استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می‌کند و باعث شادابی، نشاط و بهداشت قدرت سیاسی می‌شود (کدیور، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۸۹).

در پاسخ به این ابهام، لزوم دوره‌ای شدن رهبری به دلیل چرخش نخبگان باید گفت «منتسکیو» مشخصه دموکراسی را مشارکت همه مردم در حکومت می‌داند و خصلت اساسی دموکراسی، به لحاظ اتکا به آرای عمومی است. بنابراین، تا وقتی مردم از طریق نمایندگان منتخب خود، صفات لازم را در رهبر محرز می‌دانند و او را شایسته‌ترین فرد برای این مسئولیت می‌شناسند، باید به این سؤالات پاسخ داد که به چه علت با تحدید زمانی و کمی، جامعه خود را از رهبری شایسته او محروم و خود را ملزم به پذیرش فردی مادون او سازند؟ ملاک رهبر ولایی، شایستگی و صفات روشنی است که برترین فرد واجد آن باید عهده‌دار رهبری شود و صرف سپری شدن مثلاً ده سال، نمی‌تواند صلاحیت او را کاهش دهد. برعکس، افزایش تجربه، اطلاعات و توانمندی‌ها، عامل برتری او نسبت به دیگران خواهد شد. اگر انتخاب یک فرد برای نمایندگی مجلس در دوره‌های متوالی، نافی ویژگی‌های دموکراسی نیست، قطعاً استمرار رهبری یک شخص، مادامی که واجد صفات لازم باشد و آن ویژگی‌ها دچار نقض و نقص نشده باشد نیز نافی این ویژگی‌ها نخواهد بود و محروم کردن جامعه از نظر وی، خلاف مقتضای عقل است. از نظر شرعی هم با وجود فردی اصلح در میان واجدین شرایط رهبری، برگزیدن فردی فروتر و مادون او و نیز پذیرفتن رهبری وی، به این دلیل یا بهانه که فلان مدت از دوران رهبری فردی اصلح سپری شده است، هیچ مبنای شرعی ندارد و همانند رهاکردن تقلید از مرجع اعم، به علت سپری شدن یک دوره چند ساله و روی آوردن به مجتهد غیر اعلم است (ذوعلم، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵).

لذا در مورد چرخش نخبگان و جانشینی اصلح به جای رهبر موجود نیز نیازی به

دوره‌ای شدن رهبری نیست؛ زیرا بنا بر اصل یکصد و یازدهم، اگر معلوم شود که رهبر از صفات و ویژگی‌های اولیه جدا شده و اصلحیت او برای خبرگان زیر سؤال برود، مجلس خبرگان ملزم است که شخص اصلح را به جای او بگمارد. خصوصاً با توجه به این حقیقت که رهبری در نظام ارزشی اسلام، یک تکلیف سنگین است که افراد شایسته این مقام، همواره از قبول این مسئولیت بزرگ گریزان هستند و ولع و شیفتگی‌ای که در نظام‌های بشری نسبت به رهبری و ریاست بر جامعه وجود دارد، در نظام اسلامی و جامعه دینی رنگی ندارد.

افزایش صلاحیت سایر فقها و لزوم انتخاب اصلح

در مباحث مطروحه شورای بازنگری قانون اساسی، ذیل اصل یکصد و هفتم، پیش‌نهادی از سوی کمیسیون رهبری، یکی از دلایل توقیت و پیش‌بینی اجل و مدت برای رهبری چنین ذکر شده است: «هر گاه رهبر مرجع تقلید عام نباشد، با رأی خبرگان به مدت ده سال به رهبری انتخاب می‌گردد» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۴۱). در توضیح این پیش‌نهاد گفته شد:

اصلاً این مسأله چرا پیش‌نهاد شده بود؟ شما کسی را انتخاب کردید به عنوان ولی فقیه رهبر، مدتش را معلوم نکردید، ممکن است این بیست سال، سی سال کم و زیاد به هر حال باشد و از آن طرف در طول این مدت، یک افرادی پیدا بشوند بسیار بهتر، مقبول‌تر، دارای شرایط بهتری، آن وقت بگوییم که همه این‌ها بمانند، اما این که انتخاب شده تا آخر باشد (همان، ص ۶۵۶).

ده سال را که آقایان می‌گفتند، برای این است که دست خبرگان باز باشد که اگر در ظرف این ده سال، باز هم شرایط و اولویت‌ها را داشت که خود او را انتخاب می‌کنند و اگر نداشت و احیاناً شخصی بهتر از آن پیدا شد، الزام به استعفا نشود، بلکه خودش کنار می‌رود و آن شخص اصلح جانشین وی می‌شود (همان، ج ۳، ص ۱۲۰۷).

هم‌چنین در جای دیگر چنین استدلالی ذکر شده است:

رهبر اگر مرجع تقلید نباشد، کمیسیون چون احتمال داد که بعد از گذشت یک مدت از انتخاب او، ممکن است فرد اصلحی پیدا شود و لازم باشد که اصلح به جای این رهبر گذاشته شود، لذا رهبری را که خبرگان برای این شخص فقیه واجد شرایط در نظر می‌گیرند، محدود باشد تا بعد از گذشتن زمانی که محدود است، اگر اصلح پیدا نشد، رهبری او تمدید شود و اگر اصلحی پیدا شد، بدون این که او را الزام به عزل بکنند که با مقام رهبری مناسبت ندارد، خودش کنار برود و یک نفر دیگر را به جایش تعیین می‌کنند (همان، ج ۲، ص ۶۴۷).

کمیسیون رهبری با پیش‌نهاد گزینش رهبر به مدت ده سال در صدد تأمین مصلحت استفاده از تحول مثبت در دیگر فقیهان برآمده است؛ به گونه‌ای که نه عنوان برکناری برای فقیه متصدی به کار رود، بلکه با انقضای مدت، دوره رهبری به صورت طبیعی سپری گردد و نه مردم و جامعه برای همیشه از بهره‌گیری از فقیه اعم و اصلح محروم بمانند (جوان آراسته، ۱۳۸۸، ص ۱۶۷).

در رد این دلیل، استدلال‌های «مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی» راه‌گشا و مؤثر واقع شد که نظرات ایشان چنین نقل شده است:

من با توقیت مخالفم به هر نحوی باشد، در صورتی که کسی صلاحیت رهبری را دارد و ایشان را انتخاب کردند، در حقیقت با او بیعت کرده‌اند، ما حق عزل کردنش را نداریم، اصلاً به هیچ وجه. ممکن است بفرمایید یک کسی پیدا شده که صلاحیت‌های بیش‌تری دارد. باز هم ما چرا عزل کنیم؟ وقتی که این می‌تواند مملکت را اداره کند، صلاحیت‌های عام لازم را دارد دیگر، من اعتقادم این است، اصلاً توقیت خلاف شرع است، وقتی یک کسی که صلاحیت دارد با او بیعت کردیم، تا مادامی که صلاحیت دارد، او ولی امر مسلمین است (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۱۲۷۹).

در حقیقت از منظر مرحوم آیه‌الله مهدوی کنی پیداشدن فقیه اصلح مجوز نکث بیعت نیست و نمی‌توان به دلیل این که فقیه صلاحیت‌دارتری پیدا شده است، ولی فقیه حاکم را برکنار و اصلح را جایگزین وی نمود، به لحاظ شرعی وقتی با شخص صلاحیت‌دار بیعت صورت گرفت تا زمانی که صلاحیت دارد، اولی‌الامر مسلمین است که از این نظر تا زمانی که فقیه جامع‌الشرائط صلاحیت دارد، حتی بعد از پیداشدن فقیه اصلح با توجه به بیعت سابق، مجوز شرعی جهت کنارگذاشتن فقیه قبلی وجود ندارد.

البته برخی از فقها به لزوم جایگزینی فقیه اصلح نظر داده‌اند؛ بدین شرح که مسأله پایین‌آمدن درجه کمال رهبری یا بالا رفتن درجه کمال برخی از فقیهان دیگر نیز تحت نظارت مستمر خبرگان است و در این شرایط، فقیه برتر جدید، اگر به مزایای جدی رهبری دست یافت که در قانون اساسی مثلاً بدان اشاره شد، چنین فقیه‌ی، جایگزین رهبر سابق خواهد شد. بنابراین، بدون زمان‌دارشدن رهبری نیز این مصالح رعایت شده و می‌شود و چون اصل زمان‌مندبودن رهبری، در اسلام صبغه شرعی نداشت، در قانون اساسی ذکر نشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۹).

مطابق با این مبنا، اگر فقیه دیگری در طول زمان به ویژگی‌های مثبت جدی دست پیدا کند که در حدّ وفور و فراوانی است که قابل اغماض نباشد، مجلس خبرگان مکلف به جایگزینی فقه اصلح است.

لذا نیازی به انتخاب ادواری رهبر نیست؛ چون وظیفه خبرگان، کشف و تشخیص مصداق رهبر است و هرگاه و به هر دلیل منطقی، خبرگان به این نتیجه رسیدند که رهبر شرایط رهبری را از دست داده و یا کس دیگری در زمان رهبری ایشان پیدا شده که از او اقوا و بهتر است، رهبری خود به خود عزل شده و لازم است خبرگان عزل ایشان را اعلام کنند و فقیه دیگری را جایگزین وی سازند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۷۴).

بدین ترتیب، به لحاظ شرعی مجلس خبرگان نه تنها می‌تواند فقیه دیگری را به جای رهبر فعلی برگزیند، بلکه به انجام این کار موظف خواهد بود؛ زیرا تخییر اولیه در انتخاب، با توجه به همسانی فقها در شرایط بوده است و اینک که شرایط به نفع یک

فقیه رقم خورده است، لزوم انتخاب اصلح، حکم به گزینش مجدد خواهد نمود؛ البته اصل یکصد و هفتم، متعرض این صورت نشده است و در اصل یکصد و دهم نیز بحث برکناری رهبر از مقام خودش، تنها در سه فرض مطرح گردیده که ناتوانی از انجام وظایف یا فقدان شرایط وجود داشته باشد، اما این که اگر بر اثر گذشت زمان، فقیهی با مراتب علمی و عملی و مدیریتی، کاملاً برتر از رهبر فعلی شناسایی گردید، چه باید کرد، قابل تأمل خواهد بود. برابر موازین فقهی، هر دو مبنای انتصاب و انتخاب، به استقبال تحول پدیدآمده خواهند رفت و به لزوم انتخاب به عنوان اصلح حکم خواهند نمود، اما از نظر حقوقی، از آن جا که انتخاب رهبر جدید به معنای برکناری رهبر قبلی است و صور برکناری در اصل ۱۱۱ احصا شده است، به ظاهر باید به انتظار ناتوانی رهبر و ازدست دادن شرایط نشست، مگر آن که صدر اصل یکصد و هفتم را (که حکم به انتخاب اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی می کند) ناظر به مواردی که ظهور اعلم و اصلح در زمانی متأخر از تساوی فقیهان و انتخاب یکی از آنان بوده است نیز بدانیم، اما چنین برداشتی صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا مستفاد از مذاکرات اعضای شورای بازنگری، استمرار ولایت رهبر تا زمانی که شرایطش را از دست بدهد، ادامه خواهد داشت (جوان آراسته، ۱۳۸۸، ص ۱۶۷-۱۶۶).

مادام العمر بودن دوره حکومت در نظام انتصابی

گفته شد که در حکومت های انتخابی زمامداری موقت است و مادام العمر نیست، لذا غالباً با به سر رسیدن دوره زمامداری، مدیران تعویض می شوند، نه با به سر رسیدن عمر. هم چنین در حکومت های انتخابی که جا به جایی قدرت به طور مستمر در هر مقطع مشخص زمانی صورت می گیرد و همه مردم به طور مسالمت آمیز و برابر قانون در حیات سیاسی مشارکت فعال دارند، قتل و ترور کم تر دستاویز تغییر زمامدار می شود. اما در حکومت های انتصابی با توجه به منتفی بودن دو نکته یادشده فوت زمامدار؛ چه به طور طبیعی، چه غیر طبیعی پررونق ترین شیوه زمامداری است و شیوه های نسبت به آن

کم‌تر اتفاق می‌افتد (کدیور، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۸۰). هم‌چنین گفته شده است که از منظر قائلان به حکومت انتصابی، ولایت فقیه دائمی و مادام‌العمر است، نه موقت (همان، ص ۱۸۹).

در مورد دوره زمانی مسؤولیت رهبری، قانون اساسی هیچ حدّ زمانی را مشخص نکرده است. اما عدم تعیین اجل و مدت به معنای مادام‌العمر بودن حکومت ولی فقیه نیست ضمن این که در هیچ یک از اصول قانون اساسی «مادام‌العمر» بودن رهبری مورد تصریح قرار نگرفته است. مطابق اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد».

بنابراین، مطابق قانون اساسی به هیچ وجه رهبری مادام‌العمر نیست، بلکه امکان عزل او، حتی بدون محدودیت، زمانی خاص و سپری کردن یک دوره ۵ یا ۱۰ ساله، پیش‌بینی و تصریح شده است. حتی تشریفات که برای عزل رئیس‌جمهور در قانون اساسی پیش‌بینی شده، برای عزل رهبری در یکی از صور سه‌گانه اصل یکصد و دوازده وجود ندارد و عزل او تنها با تشخیص خبرگان و بدون هیچ تشریفات دیگر ممکن است. البته چون صفات رهبری در قانون اساسی تصریح شده، در این مورد هم داور افکار عمومی و نظارت ضمنی مردم کاملاً می‌تواند مؤثر واقع شود (ذوعلم، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴). لذا باید گفت رهبری در نظام ولایت فقیه، هرگز مادام‌العمر نیست، بلکه کاملاً تابع شرایط و صلاحیت‌هاست. تا زمانی که شرایط در رهبری باشد، او در این سمت خواهد بود. در حقیقت رهبر، مادام‌الشرائط و الصفات است که هیچ قید حداقل زمانی ندارد. اگر رهبر منتخب خبرگان، در همان سال یا روزهای نخست رهبری، شرایط خود را از دست بدهد یا معلوم شود فاقد آن شرایط و صلاحیت‌ها بوده است، بلافاصله خبرگان او را عزل و درباره جانشین او تصمیم‌گیری خواهند کرد (همان، ص ۳۳۰).

مصلحت‌سنجی و ضرورت توقیت

در کمیسیون رهبری شورای بازنگری قانون اساسی، دلایل دیگری در جهت زمان‌مندکردن رهبری مورد استدلال قرار گرفته است که می‌توان آن‌ها را بیش‌تر، نوعی مصلحت‌سنجی در نظر گرفت که به برخی از این دلایل اشاره می‌شود:

از جمله این که برکنارکردن ولی فقیه هزینه‌های فراوان دینی و اجتماعی به دنبال دارد که زمان‌مندکردن دوره رهبری برای احتراز از چنین عوارضی است تا برکناری رهبری بدون مشکل و به‌صورت عادی صورت بگیرد.

بر همین اساس، در ضرورت توقیت چنین استدلال شده است:

رهبری که ده سال رهبری کرده، برداشتن او به آسانی نصبش نیست، نصبش آسان است؛ با یک رأی دادن، دو تا رأی اضافه و کم می‌شود و نصب یا عدم نصب اتفاق می‌افتد، اما کسی که ده سال رهبر بوده، آمدن و اثبات‌کردن، حتی در آن صورت‌هایی که لازم است عوض کردن، مشکلاتی دارد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۸۸).

برکناری مرجع تقلیدی که به عنوان رهبر انتخاب شده است، بسیار هزینه‌بر بوده و لازم است توقیت رهبری مورد تصویب قرار گیرد:

مراجع نوعاً در سنی هستند که دیگر جا افتاده‌اند، آن‌ها را هم دیگر نمی‌شود عزل کرد. اگر همین جوری بخواهیم عزل‌شان کنیم، هزار مسأله دارد. پیرمردی که حالا ده سال کار کرده در مقام رهبری، لابد هفتاد ساله هم بود که متصدی شده، آن موقع دیگر خود به خود دوره‌اش تمام شده باشد و خودش هم بگوید من را نصب نکنید برای ده سال دیگر نمی‌توانم کار بکنم، اگر صلاحیت ادامه کار هم داشت که به طور طبیعی دوباره او را انتخاب می‌کنند (همان، ج ۳، ص ۱۲۰۹).

از جمله دیگر نگرانی‌هایی که موجب طرح توقیت رهبری شد، عوارضی است که ممکن است طولانی‌شدن دوره رهبری به همراه داشته باشد. مخبر کمیسیون رهبری، در

ارائه گزارش کمیسیون رهبری راجع به تالی فاسد دائمی بودن طول دوره رهبری چنین گزارش می دهد:

آن چه در کمیسیون صحبت بود و بر اساس آن گفتند رهبری ده ساله انتخاب بشود، این بود که گفتند اگر بنا بشود رهبری دائم باشد، این رهبر و یا دستگاه و بیت رهبری، خودشان را جا افتاده می بینند که هیچ کس نمی تواند متعرض شان بشود و احیاناً ممکن است که از اطرافیان رهبر به نظام لطمه ای وارد بشود (همان، ص ۱۲۷۸).

در کنار مصالحی که برای ضرورت توقیت بیان شد، عده ای دیگر از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی در مقابل، به مصالح دیگری که قابل توجه بوده و تصویب توقیت موجب تقویت آن مصالح مهم می شود، اشاره نموده و به مخالفت با زمان مند کردن رهبری پرداخته اند از جمله مصالح مهم، در نظر گرفتن مقام معنوی و شأن ولایت فقیه است که با توقیت سازگاری ندارد.

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پس از اطلاع از مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی با ارسال نامه ای به شورای بازنگری اظهار داشتند: «مسأله ولایت فقیه را که منقبتی الهی است و ادامه ولایت ائمه معصومین : است، محدود به زمان نکنند که بدون تردید، محدودیت موجب تضعیف مقام ولایت فقیه خواهد بود» (همان، ص ۱۲۴۷).

برخی از اعضا نیز مطرح نمودند:

مقام ولایت و رهبری یک مقام الهی و یک مقام دولتی الهی است و به قضاوت مردم، به جای حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه) نشسته است و نایب امام است و مردم با عشق و علاقه و محبتی به رهبری نظر می کنند و یکی از امتیازات مسأله رهبری ما همین است که اطاعت شان از رهبر بر اساس عشق و علاقه است و حتی با فرض شرعی بودن زمان مند شدن رهبری، همین قدر که در مردم منعکس شده و گفته شود که این آقا را برای مدت ده سال رهبری انتخاب کرده اند، ده سال نایب

امام زمان است و بعد از ده سال، از این نیابت می‌افتد، این از نظر بحث‌های طلبگی، اگر هیچ اشکالی هم نداشته باشد، اما با آن وجهه‌ای که رهبر میان مردم دارد و نفوذی که رهبر می‌خواهد از لحاظ جنبه‌های معنوی در مردم داشته باشد با توقیت و تحدید سازگاری ندارد و در بین مردم، نسبت به مقام رهبری یک نوع تزلزل ایجاد می‌شود، حتی اگر فردی واجد شرایط نباشد، از اول انتخابش نمی‌کنند، ولی اگر واجد شرایط است، وقتی که انتخابش کردند، تا وقتی که هست، برای همیشه انتخاب بشود و تا به حال سابقه ندارد، نه در بحث‌های علمی و نه در مسائل مرتبط با مرجعیت که مرجع تقلید موقت داشته باشیم (همان، ص ۱۲۱۱-۱۲۱۰).

از سوی دیگر، محدودکردن دوره رهبری موجبات تزلزل و التهاب را فراهم می‌سازد و در هر ده سال، عده‌ای به جوسازی و سر و صدا پردازند و هر گروه، فردی را اعلی معرفی کنند و گروهی دیگر فرد مد نظر خود را افضل بدانند و خبرگان را مجبور کنند که به بحث و تبادل نظر درباره این فرد و آن فرد پردازند. لذا نفس ایجاد محدودیت خود مشکلاتی را در پی دارد (همان، ص ۱۲۱۱).

در جواب مصالح مرتبط به بیت رهبری نیز گفته شده است، جنبه نظارتی مجلس خبرگان کارگشاست و فی‌المثل اگر خبرگان دیدند که در بیت رهبر، در اطرافیان اشکالی هست، این حق را دارند که بروند و تذکر بدهند (همان، ص ۱۲۶۶). لذا در مقابل مصالحی که در اثبات توقیت مطرح شده است، مصالح مهم دیگری وجود دارد که به رد توقیت می‌انجامد.

تقسیم‌بندی زمانی اعمال ولایت فقها به وسیله توقیت

از منظر فقهای شیعه، نیابت عام فقها در عصر غیبت، قدر متیقن و ثابت است و عدم رضایت شارع مقدس به اختلال نظام از واضحات قطعی است. لذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظیفه، از قطعیات مذهب است (نائینی، ۱۳۷۸، ص ۷۴-۷۳).

برخی با استدلال به نیابت عام فقها قائل شده‌اند که توقیت زمانی ولایت فقیه می‌تواند شرایط اعمال ولایت همه فقها را در مقاطع زمانی مختلف ایجاد کند:

با وجود ولایت فعلی همه فقهای عدول، می‌توان «امکان» تصدی هر یک را فراهم آورد و همان‌گونه که در ابتدای تصدی این امکان وجود دارد، در ادامه آن نیز تصدی هر یک ممکن است. زیرا تنها مانعی که از اعمال ولایت فقیه غیر مبسوط الید، جلوگیری می‌کند، «تزام» بود که دو یا چند فقیه، در عرض هم قرار گرفته و نسبت به موضوع، دخالت داشته باشند، عقل چنین صورتی را به دلیل اختلال نظام، تقبیح می‌کند و آن را از شمول ادله ولایت خارج می‌شمرد، ولی دوره‌ای شدن ولایت که به معنای اعمال ولایت هر فقیه در طول اعمال ولایت دیگری است، با این محذور روبه‌رو نیست و عقلاً دلیلی برای ممنوعیت آن وجود ندارد و به اقتضای ادله‌ای که عموم فقها را صاحب ولایت می‌داند، هر فقیه دیگری که از این امکان برای تصدی برخوردار باشد، مجاز به این کار است. به بیان دیگر، در نظریه ولایت فعلی همه فقها، ذاتاً برای تعدد و تکثر فقهای که متصدی امور ولایی و سلطانی می‌شوند، محذوری وجود ندارد، ولی برای این که محذور تعارض و هرج و مرج رخ ندهد، باید قلمرو تصدی هر فقیه، از قلمرو تصدی فقیه دیگر، مرزبندی شده و تفکیک گردد (سروش محلاتی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۱).

امام خمینی^۱ در مورد وضعیت سایر فقها در حکومت ولایت فقیه چنین پاسخ داده‌اند:

قیام برای تشکیل حکومت و پی‌ریزی اساس دولت اسلامی بر فقهای عادل واجب کفایی است. بنابراین، اگر یکی از فقها موفق به تشکیل حکومت گردید، بر دیگران واجب است که از او پیروی کنند و اگر تشکیل حکومت جز از راه دسته جمعی امکان نداشته باشد، واجب است که به طور جمعی قیام کنند و اگر امکان تشکیل حکومت اصلاً نبود، منصب (و وظیفه) آنان ساقط نمی‌شود؛ هر چند که در تأسیس حکومت معذورند و در این صورت،

هر یک از آنان نسبت به امور مسلمانان ولایت دارند (امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۶).

فقه‌های مختلف ممکن است در فتاوای فقهی و بیان حکم خداوند اختلاف نظر و اختلاف فتوا داشته باشند و در نتیجه، احکام رساله‌های عملیه ایشان با یکدیگر متفاوت باشد. ولی مسأله رهبری، موضوع ولایت فقیه برای امور اجتماع و مسأله حکم حکومتی است که اطاعت از آن بر همگان واجب است (یزدی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵). لذا با عنایت به وجوب کفایی تصدی حکومت بر فقهای عادل، اگر یکی از آنها موفق به تشکیل حکومت اسلامی شد، سایر فقها مکلف به تبعیت بوده و واجب است از ولی فقیه اطاعت کنند (حسینی حائری، ۱۳۹۹ق، ص ۱۴۴). بنابراین، با توجه به وجوب کفایی تصدی حکومت، با برقراری حکومت اسلامی اساساً تکلیف تصدی حکومت از سایر فقها ساقط است و با انجام کفایی توسط یک فقیه و انتفای حکم واجب، دلیل شرعی برای توقیت و زمان‌مند کردن حکومت جهت حکومت سایر فقهای عدول وجود ندارد و اصولاً حکومت دیگر فقها سالبه به انتفای موضوع خواهد بود. با متعین شدن مصداق ولی فقیه، امکان محدودیت زمانی و مکانی به لحاظ شرعی مخالف ادله ولایت فقیه است و سلب و محدود نمودن ولایتی که از طریق خداوند و در طول ولایت ائمه : به ولی فقیه رسیده است، فاقد وجاهت شرعی است. بنابراین، مادامی که ولی فقیه دارای شرایط و صفات لازم است، هر گونه محدودیت و زمان‌مند نمودن آن موجه به نظر نمی‌رسد.

امکان زمان‌مند شدن مدت بیعت

در شورای بازنگری قانون اساسی جهت اثبات ضرورت توقیت، برخی از فقها بیعت را مستمسک اثبات قرار می‌دهند و این‌گونه استدلال می‌کنند:

اگر به وسیله بیعت یا به وسیله تصدی مقام، کسی متصدی شد، دیگری نمی‌تواند در این قسمت دخالت کند، فعلیت مشروط، معنایش این است که بیعت مختلف است، یک وقت برای همیشه بیعت می‌کنند و زمانی هم بیعت می‌کنند برای ده سال، بیست سال، پنجاه سال و ... خبرگان می‌توانند این کار

را بکنند (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۱۲۵۳).

در جواب به این نظر، قائلین به نظریه انتصاب، به مخالفت با توقیت پرداخته‌اند که به بخشی از این استدلال‌ات اشاره می‌شود. از جمله این که استدلال به بیعت زمان‌مند، مخالف با نظریه نصب دانسته شده است و موضوع بیعت با رهبری و مقایسه آن با رئیس جمهوری یا نمایندگان مجلس، قیاس مع‌الفارق دانسته شده است و این نوع استدلال را که بر مبنای نظریه انتخاب است، با توجه به عدم صحت نظریه انتخاب مردود دانسته‌اند (همان، ص ۱۲۰۹). از طرف دیگر، استدلال به بیعت زمان‌مند از منظر عدم موضوعیت بیعت و نصب عام فقها نیز مورد نقد واقع شده است:

رأی مردم و خبرگان موجب دادن مقام ولایت به رهبر نیست، خبرگان شناسایی کرده و به مردم معرفی کرده‌اند و دلیلی بر این نیست که بیعت، حتی فعلیت رهبری را به اشخاص بدهد. برای این که ادله بیعت اتفاقاً در مورد معصومین : وارد شده که شکی نیست امامت و ولایت‌شان منوط به بیعت نبوده، بیعت ارزشی که فقط داشته «قیام الحجة بوجود الناصر» بوده است، حجت را برای آن‌ها تمام می‌کرد که آن ولایت واقعی که داشت را بتواند اعمال کند از باب داشتن یار و یاور، ولی فقیهی که خصوصاً مرجع عام هست، اگر این عام متصدی امر شد، کنار گذاشتن او دلیل می‌خواهد و صحیح نیست به حسب موازین شرعی، کنار گذاشتن او جایز نیست (همان، ص ۱۲۱۵).

هم‌چنین گفته شده است:

تعیین مدت برای رهبری، با مبانی اصل مسأله ولایت فقیه اساساً قابل تطبیق نیست؛ چرا که انتخاب خبرگان به معنای تطبیق در مصداق هست، نه به معنای دادن حکم ولایت شرعاً. کسی که فقیه جامع‌الشرائط است... از طرف خداوند عالم، از طرف ائمه معصومین : با ادله‌ای که در باب ولایت مطلقه بحث شده است، او ولایت دارد، منتها آقایان تطبیق مصداق می‌کنند... و

توقیت به هیچ وجه نمی‌تواند باشد؛ یعنی هیچ دلیلی نمی‌تواند بگوید که خبرگان می‌توانند موقتاً او را انتخاب کنند (همان، ص ۱۲۴۹).

لذا اساساً تعیین شرط زمانی، هیچ وجه شرعی نداشته و بلکه خلاف شرع مقدس است؛ زیرا اولاً: این خبرگان نیست که جعل یا اعطای مقام ولایت مطلقه به ولی فقیه کرده است که در نتیجه بتواند محدودیتی؛ چه از حیث زمانی و چه از جهت مسؤلیتی و چه از نظر مکانی برای آن تعیین نماید، بلکه ولایت وی ناشی از حکم شارع مقدس و نصب اوست. ثانیاً: سلب حقوقی که خداوند متعال به اشخاص؛ اعم از حقیقی و حقوقی اعطا کرده جایز نبوده و فاسد است؛ نظیر سلب حق شرعی ارث میّت یا سلب حق قصاص از اولیای دم و همانند آن. به عبارت دیگر، کلیه این شروط، مخالف کتاب و سنت است و شرط مخالف با کتاب و سنت، فاسد و باطل و بی‌جاست (مظاهری، ۱۳۷۸، ص ۱۵۷).

بنابراین، رأی مردم و مجلس خبرگان و بیعت ایشان، اثری در مشروعیت رهبری ندارد تا بتوان با استدلال به آن، مسأله بیعت زمان‌مند را مطرح کرد؛ چرا که فقیه جامع‌الشرایط به عنوان نایب عام در عصر غیبت حضرت حجت (عج‌الله تعالی فرجه) متصدی امور جامعه اسلامی است و اساساً بیعت مردم جز در مسائل با مقبولیت، تأثیری در مشروعیت و نصب عام ندارد.

نتیجه‌گیری

در حکومت‌های مبتنی بر جمهوری، الزاماتی جهت دوره‌ای بودن مشاغل و مناصب سیاسی ذکر شده است که برخی این الزامات را به ولی فقیه تسری داده و قائل به لزوم توقیت و یا همان زمان‌مندکردن ولایت امر شده‌اند.

از میان تئوری‌های مختلف ارائه‌شده در خصوص ولایت فقیه، نظریه نصب، به عنوان نظریه اکثریت و غالب بنا به دلایل متعدد، ذکر محدودیت زمانی و به عبارت دیگر، توقیت را مغایر شرع دانسته و توجیه توقیت ولایت امر در راستای نظریه انتخاب ولی فقیه ممکن است تعداد محدودی از فقهای معاصر بدان قائل باشند.



عمده استدلال‌ها در اثبات توقیت ولایت امر و ضرورت دوره‌ای بودن، مفساد طولانی و مادام‌العمر شدن دوره حکومت است که باید از اساس آن را در خصوص ولی فقیه منتفی دانست؛ چرا که قانون اساسی جمهوری اسلامی در کنار مکانیسم بیرونی نظارت رهبری که در اصل یکصد و یازدهم بر عهده مجلس خبرگان رهبری گذاشته شده است، نظارت درونی را با پیش‌بینی شرایط رهبری چون عدالت و تقوا در اصول پنجم و یکصد و نهم، ویژگی‌هایی را پیش‌بینی نموده است که در هیچ یک از نظام‌های سیاسی دنیا ضرورتی ندارد که رئیس کشور، واجد صفات مذکور باشد. از سوی دیگر، رهبری در نظام ولایت فقیه، هرگز مادام‌العمر نیست، بلکه کاملاً تابع شرایط و صلاحیت‌هاست. تا زمانی که شرایط در رهبری باشد، او در این سمت خواهد بود. در حقیقت رهبر، مادام‌الشرائط و الصفات است که هیچ قید حداقل زمانی ندارد. اگر رهبر منتخب خبرگان، در همان سال یا روزهای نخست رهبری، شرایط خود را از دست بدهد یا معلوم شود فاقد آن شرایط و صلاحیت‌ها بوده است، بلافاصله خبرگان او را عزل و درباره جانشین او تصمیم‌گیری خواهند کرد. لذا ضرورت توقیت و محدودیت زمانی ولایت امر در خصوص ولی فقیه را باید سالبه به انتفای موضوع دانست. بنابراین، در نظام فقهی و حقوقی، در صورت ازدست‌دادن شرایط، پیش از عزل ظاهری، عزل واقعی شده و به تعبیری منعزل است. با توجه به این مکانیزم مترقی، اسباب و دلایل دوره‌ای شدن و توقیت که در سایر نظام‌های حقوق اساسی مطرح است، در نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اساس منتفی خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، *کفایة الاصول*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چ ۸، ۱۴۲۴ق.
۲. اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، *صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی*، ج ۲ و ۳، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹.
۳. ارسطا، محمدجواد، «پاسخ به مقاله اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی ۷»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، سال ششم، ش ۴، ۱۳۸۰.

۴. ارسطا، محمدجواد، «حاکم اسلامی نصب یا انتخاب»، فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم 7، ش 5، 1378.
۵. امام خمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیله*، ج 1، تهران: اعتماد، 1403ق.
۶. امام خمینی، سید روح الله، *کتاب البیع*، ج 2، قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1363.
۷. امام خمینی، سید روح الله، *صحیفه امام، مجموع آثار امام خمینی*، ج 11، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1380.
۸. امام خمینی، سید روح الله، *معمدالاصول*، تحقیق محمد فاضل موحدی لنگرانی، ج 1، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1381.
۹. امام خمینی، سید روح الله، *مناهج الوصول الی علم الاصول*، ج 2، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1373 (ب).
۱۰. امام خمینی، سید روح الله، *ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1373 (الف).
۱۱. ایزدهی، سید سجاد، *نظارت بر قدرت در فقه سیاسی*، قم: پژوهش گاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1387.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، *پیرامون وحی و رهبری*، قم: انتشارات الزهراء، 1368.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت*، قم: اسراء، ج 11، 1389.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت*، قم: اسراء، ج 16، 1393.
۱۵. جوان آراسته، حسین، *مبانی حکومت اسلامی*، قم: بوستان کتاب، ج 8، 1388.
۱۶. حائری یزدی، مهدی، *حکمت و حکومت*، بی جا: انتشارات شادی، 1995م.
۱۷. حسینی حائری، سید کاظم، *اساس الحکومة الاسلامیة*، بیروت: مطبعة النیل، 1399ق.
۱۸. حسینی میلانی، علی، *تحقیق الاصول*، ج 4، قم: الحقائق، ج 2، 1428ق.
۱۹. خویی، ابوالقاسم، *المحاضرات*، قم: دارالهدی للمطبوعات، ج 3، 1417ق.
۲۰. ذوعلم، علی، *تجربه کارآمدی حکومت ولایی*، تهران: پژوهش گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج 5، 1387.
۲۱. زمانی، سید قاسم و آدمی، محمد، «دوره‌ای بودن انتخابات در حقوق بین الملل بشر و مسأله توقیت در نهاد ولایت مطلقه فقیه در فقه امامیه»، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، سال سوم، ش 3، پاییز 1395.

۲۲. سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول، تقریر بحث امام خمینی، ج ۱، قم: دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۲۳. سروش محلاتی، محمد، جشن نامه آیه الله ابراهیم امینی، قم: انتشارات مورخ، ۱۳۹۴.
۲۴. سروش محلاتی، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۵. شاکرین، حمیدرضا، حکومت دینی، قم: انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲.
۲۶. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، ولایت فقیه، حکومت صالحان، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳.
۲۷. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات سید محمود هاشمی شاهرودی، ج ۳، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ج ۳، ۱۴۱۷ق.
۲۸. صفایی حائری، علی، از معرفت دینی تا حکومت دینی، تهران: انتشارات لیلۃ القدر، ج ۴، ۱۳۹۲.
۲۹. عمید، حسن، فرهنگ عمید، ج ۱، تهران: ناشر، اشجع میکایل، ۱۳۸۹.
۳۰. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، تهران: نشر یلدا، ۱۳۷۳.
۳۱. کدیور، محسن، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ج ۷، ۱۳۸۷.
۳۲. کدیور، محسن، اندیشه سیاسی در اسلام، ج ۳، حکومت انتصابی، وبسایت رسمی محسن کدیور.
۳۳. محسنی، فرید و نجفی اسفاد، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات بین المللی الهدی، ج ۸، ۱۳۸۸.
۳۴. مدنی، جلال الدین، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پایدار، ج ۵، ۱۳۷۷.
۳۵. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱۹، ۱۳۸۱.
۳۶. مصباح یزدی، محمدتقی، حکیمانانه ترین حکومت کاوشی در نظریه ولایت فقیه، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۳، ۱۳۹۶.
۳۷. مصباح یزدی، محمدتقی، نگاهی گذرا به ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۲۶، ۱۳۹۱.
۳۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۶، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.

۳۹. مظاهری، حسین، «ابعاد فقهی امام خمینی»، مجله فقه اهل بیت، ش ۱۹ و ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۸.
۴۰. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۷۷.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، انوارالفقاهة، تهران، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۷۵.
۴۲. منتظری، حسینعلی، «ولایت فقیه و قانون اساسی»، پیام هاجر، ش ۲۳۶، ۱۳۷۷.
۴۳. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، قم: نشر تفکر، ج ۲، ۱۴۰۹ق.
۴۴. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۲، تهران: کیهان، ۱۳۶۷.
۴۵. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامة و تنزیه الملة، به اهتمام سید محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۹، ۱۳۷۸.
۴۶. نوایی، علی اکبر، نظریه دولت دینی، تهران: نشر معارف، ۱۳۸۱.
۴۷. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، ج ۲، تهران: میزان، ج ۲، ۱۳۹۲.
۴۸. یزدی، محمد، قانون اساسی برای همه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.